

ایمانی تراوشی تا در یابند که انداز ز گیشی توانی بخون آغشته ام از کجاست و شوخی پیش ناک بدرد
 پرورده ام از چه جاس اندوده بدانی دوسه پر کاله فردیخت چون برگ شتاق جگر از ناله فردیخت
 آتشکده خوبی تو نازم که ز نظرش بد رفتم شرود باغ گل و لاله فردیخت - آبی نوش تلخ نوا سوسه
 درد بیزار از دو آیین شکر فغانه محسنه جوش کمی بی آوازیں فردوس کده رنگ و بو فروش
 گل دیده ورسه کمی چینی رحیم مرد آزماي مخمنا صهبانی ستا که با ده فکر فلک سیرش در غایت برتا
 چه صهبانی که نشسته و خوار پسندی جز و دماغ اوست دوسه جوش گداز نفس شراب ایام اوست
 فکندم دل بگو ترا زلال لعل نوشینش بد گرفت در چمن نظاره را از حسن نگینش به نگاه ساوه دل
 را چون غزالان کرده صحرانی به سمن زار بنا گوشش به با خط مشکینش - فغانه از دیر باز این نازین
 زیبا در مرگ صاحب خود سوگ و غمدا اشتند و از بیکیسه دندان بیکر افشوده در تنگ و تار کده نارو
 جاوا اشتند انداز نرم دلی و دلسوزی دیر پاکیزه خیال نشی دین دیال نویسنده پیشگاه جناب
 بهوپال را میرم که اندوه بیپارگی آن پدر مردگان خورده اشک تیمی از رخ بر چیده و از شب گاه
 گمنامی بر آورده جلوه گرفتارستان بلند نامی گردانید آری این آشفته نواژ ولیده رقم را که
 زخمه ترا م پریشان میرود و کاین نواهای پریشان میزنم - در زمانیکه هنوز شماره عمر از شش
 سالگی گذشت همایون سایه عطفوت پر و ماور از سر بر گرفتند و بسنگ باران حوادث در
 خواجه ربی پرورد خسر و بخشایشگر تو اب امیر الملک و الاجاه بهادر جاویدان بر چار باش فرما
 کامران باد مهرش بچنید و دل از آرم بر و آمد خضر وار دل به تربیت و آموزگاریم نهاد و بجای
 رسانید که امروز و شناسان عیان دهرم و سپاسگزار آن داور همپایه منوچهره از فیض
 مژده تر شد و باغ ماهه افتاده سایه برگ ابری بیابان خود کایمی ز تلخی و شام و آیتیم به شیرین
 تبسمی نکه زو بدایع ما - هلاک آن فرزانه فرد میده فرنگ که نام نامیش پیشتر و نمود و امر
 کیش مصطفی صهبانی است و صهبانی آسائشش را با سخن سنجی گیرال چراغش روشن که حق شکر
 نیکو بجای آورد و سرش سبز که نام نامی او ستاد لبز اسبگر و میکشان مصطفی سخن سرائی کجا و خوشان

تاریخ
 ۱۳۰۰

میکنده معنی پیرانی گویند و جامی ازین سخا صهبای بیایند نه سخا نه مرآت
 حسن سخن نه سخا نه گنجینه علم و فن نه سخا نه اوج کمال سرور + نه سخا نه موج
 شراب بلور + نه سخن نه صبح حسد در صفا نه سخا نه چشم مهر اصیب +
 بیانش این ساعنر پهلوی + ز صهبای صهبائی دلموئی آن نوش
 وقت است آنکه سخن برد عاکنم بهای نطق را بسکوت آشنا کنم + یارب تا نغمه گفتار گمراه صبا
 ز شش شیار می دانایست گفتار گردانده را صهبای مراد در جام و ساقی دوران بجام باد

تقریظ از ناظم بهشتی شاعر کمال نادره ز من شیخ محمد عباس فرحت بن
 احمد صاحب کلمه الیمین مہتمم دفتر تاریخ ریاست بهوپال سلسله اهد تعالی

سخن از حوض کوثر آب گشته	کشاوان طلسم از بای بستم	سخن گنج خداست را طلسم است
سخن آن نوز کوه طور باشد	سخن در چشم مردم نور باشد	سخن از زلف جانان تاب گشته
سخن در بحر با باشد روانی	گر سنگت در میان شکل گهر	سخن باشد شعاع در نگ گوهر
چو هستی سخن از طبع مست	سخن از طبع عالی بتند	سخن در بحر با باشد جوانی
همه در بر لباس از جنبیدی	ولی شعرم همه یکدست باشد	سخن که مرفوع که پست باشد
همه صفائی چو اجرام سماوات	همه حاکی از انواع کمالات	همه همچون ثوابت در بلندی

و ادریغ شیخ صهبائی که سرشار صهبای سخن می بود + در هنگامه غدر بندی ایام صبا
 شهادت تجرعه نمود جام مراد می کشان مصطفی سخن از جلیش نماند مودت + و جوش خرو
 بیخانه مخموری دری از جامه گذاشتنش فرو نشست در غم فراتش از نهاد و بی شور شیون
 سر کشید + و در ماتش آرزو آرزو روان و غالب همچو قالب بیجان گردید بحر از مهاجرتش
 گریبان صبر بست جزع درید و تفته تفته جگر از آرزو و فاشش تلخ آه الم نوشید آرد با
 طبع آن مرسوم مانند زرقیم در جیب و کنار مردمان سخن فم عمری فخور بود + و ازین پریشانی

سخن از زلف جانان تاب گشته
 سخن باشد شعاع در نگ گوهر
 سخن در بحر با باشد جوانی
 سخن که مرفوع که پست باشد
 همه همچون ثوابت در بلندی

فراوان بر واقفین مستبر و که باشی بسی در جهان شادمان با اقبال و عزت بسان شهبان
 نظر لطیف از انشای نخلبند حدیقه فصاحت بلبل شاخسار بلاغت کا
 مجسم ستوده شمیم بحر سیادت را آب مهر شرف است آتاب سلاله آل کرام مقتنی
 سید علام مصطفی که آبادی مسل است بهو پال خصه السد بالغزوالا افضل

بعد حمد خالق کلام و لغت سید الامام بر خاطر صدر نشینان محافل ادراک معنی نیست که کار پرواز آن
 تقدیر سرشته شود و در میان عالم را در قبضه اختیار خود گذاشته انسان ضعیف البنیان را از بهر
 و انقباض آن معذور و محروم داشته اند و درین زمان که نیز کساد باعث احتراق مواد فضل
 و کمال است و در باب علم و هنر از آسیب منجیق حوادث سامان زوال روز بازار سخن را بشکاف
 و مشتریان این متاع را دست کوتاه توان گفت چمن حکمت بالغه حکیم علی الاطلاق انجوامی کل
 امر که میباید باوقایه منقضه اجرا و اظهار امری باشد تا ج بهمت بر تارک سکندر بنش ارسلودانش
 گذارد که برهنه خضر توفیق در پی آن کوشد و لباس نام آوری پوشد یعنی مصنفات سر بر آس
 کشور تحقیق او رنگ نشین بارگاه تدقیق تحقق عدیم المثال + ناظم و ناشر با کمال نادره روزگار مستفیدان
 واسطه اعتبار و افتخار در معنی دانی بی نظیر و در وجود طبع و شعر گوئی غنی کشمیر آنوری زبان سخا
 دوران نظیری نظیر در انشا بدین سخن را به تحقیقش نیاز و بیان را به نقادیش ناز مستند زبان
 معتمد دوران جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول سرشار مصطلحه سخن سنجی و سخن سرائی
 مولوی امام بخش صهبائی پراکنده افتاده بود شعر بزرگ نصب و والا اثر او نیکونام نجسته
 طالع و فرخنده بخت و فرخ فال - دقیقه رس سخندان + نقاد جوهر سعانی و بیان بهار پیری گلستان
 تحقیق و نخلبند بوستان تدقیق عزیز مصر و انشوری ننگ دریای زبان آوری پلنگ آهنگر
 میدان سخن پروری گوهر خورشید فروغ یگانگی و کیانی + دوره التاج محبت و آشنائی ارفع الویته
 و اسان بقامع بنیان مخالفت و طغیان چراغ افروز محفل ایتلاف و التیام بزم آرای مجلس

ارتباط و انتظام خوشدماغ نشسته سخن زنده دل قدروان اهل فن سخنور نامور معنی شناس بلند
 نظر صاحب اوراک در هر فن چالاک خردمند شکل پسند و سخن فنی بلند پایه و در علم و هنر سپریه
 شیرازه کتاب علم و حکمت رسوا خوان رموز صحیفه ملک و دولت مرد یک دیده اقبال فتنی و نیدی
 سلمه الله تعالی کیمیشی جنبشی سیهور ریاست بهوپال که از ساغر کشتان مصطفی کمال در جبهه نوسان
 با دله تحقیق بی مثال آن ناورد روزه کار انداز راه قدر دانی سخن و شوق مانی الذهن همت
 والا نمت به ترتیب کلیات آن عارف کامل که گوهر یاب است و فراهم آوردن اجزای منقشره
 و متفرقه کمال همدلی کوشیدند و فکر طبع آن بطبع نظامی فرمودند تا بدین وسیله شهر شهر و ملک
 ملک سیدن داستان این سخن توان شد اگر بهر از سعی کوشش بهمدی جان فرساید از یک تاده متعبر و بدین وسیله
 از احادیث و الون میسخر که کلیات مذکوره که هر حرفش نقش دلربایی و در دیده شوق تو تیا دنی آن گفت شنیده شد
 کلامش باعث نظارت نظر نگار گیان موجب شرح خاطر نازک خیالات است این معنی بی شبهه است قول فصیح و بلیغ

**تقریر ریخته خامه سحر آهنگ مجموعه دانش و فرهنگ معدن جم بها
 دارین مولوی اعظم حسین خیر آبادی ملازم ریاست بهوپال سلمه الله تعالی**

سخن آفرین جان نواز رانیایش و منعم بیکران نغای سخن پذیرا سپاس که از بلابل انعامی الهی و
 بی بها الای خداوندی غمچه و مید رنگین تراز لب شکر لبان نازک بدن و گلی شگفت شگفته
 تراز رخسار ماه و شان سیمین تن آغنی مجموعه بھار تثار و گلده سته رشک گلزار کارنامه آگه
 فهرست دفا تر و انائی انوشداروی مزاج عالم تریاق مسملون اندوه و غم ترز بازوی
 سخن سنجان ، افسون جادوی دانش پسندان پاکیزه کلام و پسندیده کلیات معنیفات
 سخن طراز سخن گوئی ما هر فن نخلبند بھارستان خرد پزوهی شیرازه بند فرهنگ نامهای استان
 دانش پسندی قائم زبان اوران بندوستان استاد و قیقه سنجان بلاغت قران تصیر فی
 کاروان نفوذ انشا پیشوای آگاه و لان بلاغت نهاد استا فاسا تزه نزدیک و دور مولوی

امام بخش صهبالی و بلوی متفکر که هنرمندان بیدار بخت را با نواز تابان مضامین و نازک خیالات خودش فروغ خرد بخشید و دانش گزینان سحر کار را با دوری کرامت کند ساد و لوح سعادت پرورد و رابسه و زین روزگار آشنا سازد و خامه شکستگان کوچک دل را کشت و بزرگ اندیشه گرداند نظمش مشرفی ست صد نور شیرین زکات از دور نشان و نثرش مغزنی که از والای پایگی مضامین هزار راه در و تابان حروف حریفش از کان طبع جواهر پارهای نور و شعرش همه فیض از مبدعی فیاض با فادته محمود نثرش راه فقره ذوالفقار و نظمش با هر مصرعه پر بسته بروی یار عالی مضامین در اوین و قصائد و نثرش را رتبه که خامه بند است اجمالش شرمه سرمه در گلو و شکاف در دهن دارد و شیرین کلامش را پایه ازان فرعون که زبان باستیعاب شنایش در کام آساید بسنجیده طرق و نیکو سامان بفرادوان کوشش و کامل استقر او تمام تر استیعاب نکته سنج تازه کشای و قائل کهن، جاود بیان زانای روان سخن شیرین زبان فریاد تیشه و سحر ساز نازک اندیشه تلخ استادی مثل ادیب ادب طهر از عدیم المبدل خرد و پژوه هر روز نازک خیال، زیبا محاسن حمیده شامل پسندیده احوال استقامت مناسب سمو المناقب حمیده جمال منشی دین دیال میزشی محکم و محتشبه اجتناب ریاست ابد قرین با و پال الازال بالاقبال که پاره پاره او را و وقایف اشعار از اکناف و اطراف روزگار بسته آورده و محذرات تقی نفاک بفرط استتار امتیاز در وجود و عدم بسطیش نبوده با ما و آوردن تیره شهما و شام کردن دراز روز با یکجا نموده از طبع و اشتها بخون دل نگاشته در پیک چرخه جان تازه ریخته آمد هر آفرین بر دوش عقیدت و علو معش و صد نیایش بر توجبه و بدل کوشش و الا تبش که بصرف زر خطیر و صحت تام و تمام اهتمام حسن خط و انفاست در طبع در مطبع نامی و ممتاز نظامی که کتب نواز و حسن ارباب تصنیف است و به تیمم مراتب تصحیح و تکمیل مراسم من تحریر سلطان مطابع بایدش گفت خلعت زیبای الطباع پوشا پندیده بیدهای بینندگان نور و قلوب بخوران سراپا اشتیاق سرور افروز و پیداست سخن نطفه

کار سخن گوشت و رونق رسته باز احسن ساختنش کار سخن سنج ورنه گفت و شنفت حریت
 از لب تا بگوش حبه و کار باد و دست آبی برسیان بسته از کام و زبان بیج بر نیاید بال و دندان
 بهم نه جنبند و از خطبه و خطبه خوان نتیجه نژاد تا حاضران بگوش و لب نشنوند از پیشینیان
 که سخن آویزه گوشهاست جمهور تلانده و اخلاف در اشاعت آن حق رعایت تا مترموده
 کرده اند ورنه اثری بجز زبان و کام از سخن و کلام هم بهمان نبود می خوشابخت بیدار
 تمیزی که روان است تا ذباجیای خوابیده کلامش جاسته اید تو ام باید فزونی سعادت
 قرین یا و رطالعی که از پارهای جگرش گرد استار شسته خلعت نیامی مشهور پوشاند و نعم قابل
 صد شکر که این کارخانه بگرفت نگار جاودانه + آنرا که سر می نکتد و نیست + دانند که چه ریش نیست

نقد نظیر ریخته کاک جواهر سلک فرید بهر وحید عصر روی منشور

منظوم غره جبهه منطوق و مفهوم منشی محمد جعفر زهری کان عن کل و صمبه

خواص بدریا که گوهر به نیرنگی قدرت کا نکه آفرید کار بگفت آرد و فکر صاحب به جو یای کمال در تردد
 که بجه جهان آفرین و لغت پیغمبر و الا تکمین زبان صامت نیاید بل جلاله و عم نواله سخن از دست
 که گوهر سخن بیده بقدرست و اعتساف و بیچهرانی بجهان آماده غدیر خود سخن اگر دل گزینست
 گوش شنوا را چه گناه که بدان التفات نکند و جوهر اگر بیدار غنیاید دیده بینا را چه بزه که بران
 نگاه نیفتند هر که اخذای تو آنا دیده نقاد آفریده در خست جواهر است که بسینه جایی دهد و دل
 میزد و انتخاب که از سخن هر چه پذیرد بر ایند بدل برگزیند تکیه درین زمانه سخن دان دقیقه سنج
 مرتبه شناس سپه و بیخ و انا دل هنر پرور بنیاد دیده بار یک نظر نکته فهم جوهر شناس قدر دان
 بهایون اساس در سخن و الا که ان گرامی و در جهان بدالسنش قدر هنر نامی رفیع المبتدی
 شسته دین دیال سیرفته اینی بیهو پال است که جوهر در نظرش کامیاب و در باغ سخن با بیاری
 خردش سیراب گلکش برقم در صغیر افسون و در صغیر از رنگینے عبارتش گلگون و در هوش بسطاب

رطل گران دل آرنگتہ دانی، شیدتہ نکتہ ور، قلم معانی سحرستر، ایام صہبائی کلام عجیب +
 آب طبع غریب + ایام بادہ کلام صافے، نوربان نکتہ گوئی و موشگافی + بہارستان طرب و نشاط
 گنجینہ کشای تفریح و انبساط + صفحہ نظم سنخے صوفیہ نغمہ گوئی پرستان معنی تازہ + بی حیرتہ تازہ غازہ
 سطح ارژنگ مضامین + دیباچہ نیرنگ مضامین + مخزن گہ بار معانی + کارنامہ خوش بیک
 یم مضامین معینہ + می خوش گوار کلام حیدرہ + بوستان فرحت افزا + نگارستان ہوسن رسا
 نکت افزا گلستان معانی + عالم آرا نگارستان معانی + گلزار سخن دل افروز + بہار مضامین
 نظم جاووزیب + شرتو و دآمین، عبارت نورعلی نور + الفاظ دیباچہ جلوہ طور + ہر معنی
 تازہ مانند اوی جانانہ دلربا + ہر حرف نازک مانند قفل ایجد باب دکشا + نورشیر و سرباید دکشا
 کتاب جانفزائی کلیات صہبائی چکیدہ شجرہ قلم سیاہ مست + سرشار جام نکتہ
 سائے صہبائی مضامین نکو + فلاطون شورانگیز گفتگو + پادشاہ ملک نکتہ پروری + سلطانی
 بلند اقبال مخموری + پادشاہ شریانی - والی بلوچہ نظر آرائی + اوستاد ارباب تحقیق
 اقلیدس نکات ترقیق + قاموس کتب خوانی + سرمایہ دار سخندان + آئینہ قدسیں و تیسار
 صدر قواعد دانی و ترقیم - خداوند تصنیفات + دیہیمہ دار تالیفات + نیربج شرف کاری
 آفتاب دبستان جاووزکاری - جان کیشان ذہانت - جان شان ستانت - خوش کلام مدال
 از قلم خامہ گو بہر ہی نیزہ مصور صورتہای نازک معنی - سیاہ مست می لعل نکتہ دانی + غنڈیب
 غزل باسنے + لفظ نکتہ گوئی و موشگافی + ورثین معاشانی + اوج الکمال مولوی انامش
 صہبائی گل خندان لیاقت + ہداوج ذراقت + کشورگیر طلاق + دیہیمہ جوی خداقت +
 ناثر آئینہ طینت + منشی جمشید فطنت + در شاموار فصاحت + گوہر صدق ستانت +
 صدر آرا می بزم فراست + حکومت پناہ جائے درست + اوستاد ناچومی الشا و انشا +
 شاگرد ارشد صہبائی نیکو نژاد + جسد کمال جناب منشی دین دیال صاحب رئیس و بی
 پیشی سپوزاد چشمہ + ہم رسانید و تصحیح کلے کوشید + وزردا داسینہ لباس انطباع پوشید

بر شائفتان صبا سے کلام و لہذا احسان سبے پایان نهاد . و بصہبائے
 بانگمال شراب جوان حیات جاودانی داد . حی الولی تا در زنده و شاد و اراد
 مشک نافه تقریظ کلیات صهبائی از چین کامل سخن سرلی غازی
 رخسار شایه بیابانی جلوه ده ابکار افکار معانی مقتبس لغوار فیضان
 جناب منشی مولوی محمد امجد از احفاد و الاثر و نواب عالیجناب الاسلام
 خان بہادر قنوجی کو پاموی مغفور متعز بن بجا حیرت رب غفور

نازم به پاس نگاری ہوش آفرین کہ چہرہ خلوتیان دماغ را بچویش بادہ ہوش افروختہ
 و بہ سوزن خط جام مینای محبت لب تمیضان راز حقیقت دوختہ آیدہ دیدوران
 پند مینای الفتش دل صاحب نظران پیا بادہ معرفتش تازگاہ مستان جاوہ صحرای
 عرفانش رنگ پریدہ عاشقان جوش بہار گستانش آبدہ فتوحیکہ یکام جان عارفان
 قطرہ قطرہ بیکہ ہمہ از دست + و را نگر و حیکہ بہر زمان بقالب بیدلان می رسد ہمہ اوست
 گریہ کیابل مشتاقانش رشک خندہ مینای مل خندہ زخم شہیدانش جواب نالہ بلبل
 جوش بادہ الفتش در صدای نوشانوش بیوی مینای محبتش در ادای دو شاہ و شاد

سرایا ہچو خم از بادہ عشقش بسر چشم	حباب آسانشند کشتے گردون اگر جو شم
چہ گویم از سہم عشق کسی از خود فراموشم	گواہ من شکست رنگ باشد گر چہ خاموشم
سراپا سوختن شد بہر ہم تا منزل جانان	باصل خویش پیوستم چو دود شمع خاموشم
صدای باسواکی میخورد و در گوش ہوش کن	پراز صوت لب بصیوت باشد پردہ گوشم
چہ داند ز اہر خود بین مذاق کیف خوران	کہ دور ساغر صہبای ساقی میرد ہوشم

جو شم از بادہ لطف ساقی کہ تا قطرہ از ساغر تلقینش یکام خراباتیان میکہ فصلالت نہ چکیدہ
 مستی از جاوہ تازگاہ دیدہ باطن بیخایہ توحید ز سیدہ نشدہ سے گل رنگ عشقش رنگ

هدایت افزا و خمار با ده تند ذوقش زنگت عت زد قلقل بنیای حدیثش خمار شکن خود نماند +
 و مقصد صراحی محبتش نغمه سنج از خود نا آشنائی دل شوریدگانش بطایف صهبای وحدت ادع
 سینه سوختگانش شمع بزم معرفت از نکمت گل وجودش دماغ هسته بد هوش آواز موج نور
 ذراتش آینه ولماهای عاشقان بصفا همدوش دریا بجوش نیست مگر از قطره صهبای یادش
 و آسمان بگردش بی الا بقیض دور ساغر ارشادش از خامه دوزبان فسانه عشقش سرودن
 آتش به بیستان زدن ست و حزن شعله دل شوریدگانش به زبان آوردن ناله تیر تیر
 تیز کردن مگر همین کج بزرگ جلیسش نامه را لباس مین در بر کشیدن و قلم را به تحریر صفت قلیش

نور تو نمود آفتابش	بود تو وجود آفتابش	غزت شاخ طوبی بچیدن غزل
از بهر سجود آفتابش	از لطف تو تمازه باغ جانها	ای آنکه در تو کعبه جان
ذکر تو و طبیعت زبانها	خوشبوی تو عود آفرینش	وز جود تو سود آفرینش
بودی عمو و آفرینش	سما رقضای بنا نکردی	ذات تو اگر بجاخ امکان
و البسته رجزا برو تو	این بست و کشود آفرینش	کر باس وجود آفتابش
ای منظر بود آفتابش	بر آک و صحابه تو شایان	معمور شفاعت از تو خواهد
		هر لحظه در دو آفتابش

پس راجی رحمت رحیم و غفور محمد امجد محمود کشتی التماس
 در عالم حاصل دریای می پرستان کیفیت نکته دانی و سرخوشان نشئه صهبای معیاسه
 میرساند که در عین جوش نغمه طبع سخن آفرین و زمان دل افزوی با دله معنایین کمین
 حکم محم و فرمان فضا شیم جناب مستطاب ملکه زمان منصفه دوران شاه جهان قدر شناسی
 نشئه سخن موزون ماه آسمان دو بالای سرور با دله فنون رفعت فکر نکته سنجان برابر
 آستانش اعتبار سے و فطرت نازک خیالان را بحسن قدر دانیش اقتضای شمع اورد
 روشن دلان بقانوس حمایتش روشن و روشن مغرور در میان آئینه دل به بر طیب نکمت
 خلقش در جوشیدن به مین مدحت طبع رسایش خامه چون خاطر سرخوشان روان بقیض

شنای فکر و الایش زبان به سخاوت و هن سرور غنوت بیان آدب رخصت مند بود که
بجوش باوه شنا گسری نام نامیش مسائنه زبان این و آن سازم از نیجای پسندم که با کشتا

نام چاپش طرح دیگر اندازم قطعه	چیت آن بر یک فیضش موج زن	چیت آن گوهر که مالش سوسو
چیت آن ابر عطا کز لطف او	بوستان دهر را شکل منو	چیت آن کنجی که میسازد فلک
حاصل صد کان تار فرق او	چیت آن شایسته که یکدشت آبر	چیت آن نایسکه کرد این گفتگو
ابرنیان سخا شاه جهان	کز نگاهش یافت گوهر آبرو	چون خطاب و کز فون آن آبرو
شهره او صاف او در چارسو	رست از بند تفکر در جهان	بهر که دارد طوق مهرش در گل
در جهان جود او محتاج نیست	بهر عرض آرزو هم آرزو	بهرش زن با دوا به بزوش هنر
از می عشق خدا جام و سببو	مفتاح در مصطفی جوش طبع این تر میخواد کردید که حسین	

تراز دلم با وز مزه نشسته ز اسیرم و سامعه را مژده و با صره را بشارت رسانم که کلمات نظم و نثر
 ریخته کلک ساقی بزم نازک سرائی مولانا امام بخش صهبانی که به سیکه به سخندان سرست
 باوه یکتانی و در انجمن نغمه سنجان شیرین مقالی سر حلقه ارباب خوش ادالی بود و بدور خود به
 سیرکشی باوه فصاحت و بلاغت گوی سبقت از نستان نشسته سخن میر بود خوش فکر تیکه از یک
 نکته طبعش صدر رنگ معانی و جوش او از قطره ریخته ساغوش هزار بحر مضمون سرور و فرا
 و خروش نظم نثر یا بر تو نظم بلندش و نثر طایر فقره بر بسته دل پسندش اکثر نسخه چکیده نام
 ندرت نگارش در اطراف بلاد دلی شوی افزای نزدیک و دور و بسیاری از نفعات
 غنچه مضامین گلشن کلامش ز دست فرا می مشام برست و مخمور روزگاری بدرسه دلی
 طالبان نشسته علم و هنر را با دانه ساغر تعلیم مست باوه فیض سانی میفرمود و بعضی تدریس
 علوم و فنون عجیبه رنگ جمالت از آئینه دلنمای شاکتین میرود و بالاخر در زمان غدر
 و شورش افواج سرکار انگلیس از دست سفاکی جام کس خوتنا به اهل گشته با نغمه سنجان
 روضه رضوان به نغمه کل شی بر حج الی اصله مترغم گردید و فری باید که شکر از حسن فضائش

بجز تخریر آید و جهانی دیگر شاید که نکته اوصاف ذہن رسالین طراز می صورت بند و شاعر سے
 متوسط مقال و نثاری بی مثال بود قطعه نکته سنجی بنظم و نثر درسی زود برست کوس کلماتی
 سخن مست میکند دلها زمین سبب گفته اند صباالی به بقدر توجیه و حسن سنج نباب بخشیم و سخن
 و تیر سخن تفریر جاد و تفریر معدن اوصاف فردان مخزن محامد بیکران ناظر بگمین خیال
 ناثر عطار و مثال غشی دین دیال میزشی آذنی بهو پال دار الاقبال که فی الحقیقت کلمات
 مذکور بکمال عرف ریزی بهم رسانیده همچو کلیات خنسه باعث ترقی ذہن و ذکا و حفظ فکر رسان
 صدور و در نظام منطلق لسان ناظرین این فن گردانید و حکمت کلزار بیانش موجب صحت
 حواس خنسه شکرده پیغمبران مفتونان رسالت عالی رسانید و زبانت سعید و او ان حمید
 آید نموده است شبستان حله معانی توجیه آن غشی شیوایی بی طبع انظاری در زبانها کشیده
 در زبانی تالیفات با تیر پروردی استند و گهرای نشان بدانان نشان بخندند چه خوش آتی است که گزشتگان
 هم از احسان به منت محروم نگذاشتند و یکسر شام و امان سخن موزون زبواج را حین کلام مشک
 ختام عطر و معنی ساخت زنی قدر شناسی که سخن از ناکه فهمیش و زبان توانزک خیالی بدو
 سخن همیشه سرفراز خاموش هزار داستان است که به لغمای دانش نچیدوان گل مسیاق
 و بعضی بحیرت مواج که خیابان طراپایی لطافت می پردازد

آن غشی آذنی بهو پال کان علم	بر سگ اش گزشتی تش نامم	بحکمال دین دیال از سخن
کی یکتا در و ج بعالم زر سخن	بر روی اهل فن نشده و آذنی	تا رخصتی نداد کلید زبان او
انگند سایه تاب جهان کبر فکرش	تا چشم او کس معانی نظر نکرد	بر نگرشته است رخ اختر سخن
نشانت کسین جوهر با جوهر سخن	ار و نبر مین نو در سخن	لبشش نیکو سخن مضمون گرورد
است گمار دار معانی مخنصر	هر که که کلیات جناب با سخنش	وز نکته تمام کند دفتر سخن
مالین بهر طبع نویوان در سخن	و امان شوق گشت پراز گو سخن	در طبع نظامی چون با حسن طبع
جستم چو سال طبع زها درین زمان	قطعه دیگر	بر بسته گشت مالد کسور سخن
صباالی با سحر کفستار		۱۲۹۶

توقیع سخن نوشت مضمون	شد فکر جو به رسال طبعش	دلنمای جهان نمود سرور
<p>با دود سرور آفرای ساغرکشان میگذرد سخن پیرانی تقریط لطیف نسخه کلیات صهبائی از خمگده فکر رنگین و طبع معنی آفرین ساقی مصطفی سخندان بقعه سرای محفل شیوارزبانی سرود فکر رنگین خیالان شهر و دیار منشی مولی لال میسر منشی از ریذی گوالیار</p>		
وز حرف بنامه ام گهر در بارست		امروز زبان خامه ام در بارست
کز تابش ماه پاره آمارست		تحقیق شد از لوازم خوشتر قلم
<p>گنجینه سخن و قف طلسم حمد بی نیازی است که انواع جواهر ناز در نهانخانه شامل تباران طنناز و دلچسبیت نهاده و خزینه کلام مسخر غنائم ستایش کار سازی است که اصناف یو است انداز را در کان خصائل لعبتان سراپا ناز جاد اوده موشگانی سرار حکمتش خارج از اندازه عقول و فهم است و نور بانی نسج قدرتش با همه تار و پود و نگاپوی ضمائر رازی است غیر معلوم توانا کردگاری که مخلوق مستوعده زده ربای خوان نعمت اوست و دانا و ادوار که موالید مختلفه نشو و نما یافته رشحات باران رحمت او زبان از گفتن و خامه از دور سخن درین مقام عاری است و ناطقه را ازین تصور ندرت التیام حالت بیخودی طساری لنذا بهین تمهید بسند کرده بسبع سخندانان نکته رس و نکته قهقان صبح نفس میرسانم نخل خیالات ضروری الغرض در گلزمین صحیفه می نشانم که درین ایام نزهت التیام بواسطه گلدسته بندی لولوی آبدار سلک رنگین خیالی گوهر شجران درج شیرین مقالی در سیر و سخن و منشی با تدبیر یکتیه ماز سر که جاد و بیانی سحر پرداز لطائف سخندانی مقصد رعد و جلال مخزن سعادت و اقبال منشی دین و یال میسر منشی جنبی بهو بال، رایحه سبز مشام او را ک گردید که بشاطلی مساعی جمیله شان هدی رنگین قبا بشان رعنائی پیرایه پیرایش یافته و سپهر مایه</p>		

آرامش طباعی لمعه انوار حسن نگاری رعنا از کوه خاک نامرکز سمان مافته یعنی بر تنی از کلام
 معجز القیام بناب فضیلت انتساب عمران مآب بمنزل جلیل عالم بے عدیل مجمع فضائل و استیلا
 حضرت مولانا امام بخش **حصه بیانی** باین ترجمه که آن مسافر عالمه تبا کمال سیر چشمی از
 خطا لفظ و نیادول برگرفته دیرست که با جگه گوشگان بر حمت حق پیوست با مقتضای تلویح و کلام
 در جلیاب نفا چون گنج زیر خاک نمان بودید و دل طالبان از مشاهده و احتیاط آن
 مکفول حرمان سیر نشی صاحب مصدر را ذکر که بشرت نماید و ستاو موصوف تشریف بجلیات
 هر برادر نه بوی تازگی روح پر فودح آن غریق رحمت و باوای حقوق استفاضت و
 استفاوت و بمقتضای شرافت و نجابت آن همه فلذات الکبد را بچستی هست و در تنهست
 فراجم آوردند و به نمایش تجلیات آن سیمت نان مختفی و لمارا محوا شرافت کردند با کلمه چون
 این تصانیف لطیف جلوه اجتماع پذیرفت از بیات مجموعی آن سراسر حیرت ده میون
 جا گرفت و چون حلیه طبع پوشید یک کحت سر سبزی بلبلع بخشید سبحان العدا از خوبی مثال
 این ناز پروردگان همه جگر چه بر نگارم که بهر پیروم از اعمار ایسی سیر نند و از خضبال
 این ناز نیشان آرام گاو دل چون قلم بردارم که به دم باوای دلفریب و عومی کتانی
 سیکند سب تکلف این کتاب خطاب کسر شیوه حیات ابری ست و این نسخه نایاب بس عمو
 محامد مددی حرقش بر معانی الفایا حاوی و فلفلس مطالب فقره مساوی فقره اشش
 جمله باراضا بط جلاش بمضامین فقرات رابط تطورش را تشریح بحسب الف لازم و
 اش را توضیح اوراق منظم و رقص را وسعت اجزادر کار و اجزایش را مقاصد و اد
 در بار برین تقدیر موزونی نام این نسخه پر مضمون کلیات مستحق می نماید که مراتب سبکی
 از کتب و دیوان های پاستانی از احاطه آن بیرون نیاید و واقع مصنف این کار
 خیال بند می نمانی بلند و خیالی عرش عیند و است که همچنین یادگار نیست آثار برای نادره طالبان اندر

عزل حساب

<p>از دیده چو این کتابت زون بیم در ظاهر ازین کلام النون بیم بر روح مصنفش بود صد حسرت اورا طرح این بنا چون بیم عاجز کی وصف اشوی عمده بود</p>	<p>بی پرده شاعر سحر فسون بیم این بود خزانه نماند زین بیم کز بس سخنش بسدق تو فریب بیم انرازه حسن زبانی این تصنیف بیم کاین عالمه نور افشای بیم</p>	<p>آن چشمه زندگی که در نخل است بود کامروز ز تحت خاک بیرون بیم بجو هسته هم عابری ساعی است از حیطه علم و فهم افزون بیم ناطقه را بر تریب فقرات حبیب</p>
<p>محاسن این صبیحه شریفه انواع ریاضات سعادت بدین است اما از کونا های حریر قرطاس زین عنقچه سرگریبانم باشد که سخن سخنان معذوم دارند و تخم را با زوی حوسبیم عنبر شمیم ترکیب عبارات شایسته با اعلان مزاج این منقحه لطیفه است و گریبان با من لاکرین تنگام اما کن ننگم از کس و از حیرانم بگو که دور میان مجبورم شانه تمهذ انجمنم این رقمه مهابوت افتاد الطاف از وی هم کفیل روح ممدوح مغفرت آفتاب و شامل مال مهمم فرخنده فال مشافقتین اقبال با و التجا بخدمت ارباب فهم و انصاف آنکه این خزین پاره را وردیای قبول منزلت گوهر عطا فرماید و آثم را بدعای خیر یاف فرموده اگر سهوش در عالمی طوطی شود و معین کرمیت اصلاح نماید قطعه تاریخ طبع نذر ناظرین است الله الموفق والمعین قذافه تلخیص طبع</p>		
<p>شد مرتب چون کتاب خوب حمتش باو از رف و جلال طبعش از منشا ز بسکه بود شاعر زین قلم شیرین مقال جنابینسین انزل اعراضه نیر ساعی در جهان آسوده حال</p>	<p>از کلام جامع فضل کمال از بهان خود فرست از تصنیف خود کرد کجا منشی فرخند و فال جز در نامش بشمار ز تخمینسین جوهر طبع و سیرلی مثال ازین تاریخ هجری چون علم</p>	<p>آنکه سمش لوح و صبا می بعثت درد او ازین عالم بخوان نوال عشی بهینار رقم فرسخ شمیم فرسردانش شکر کوی خیال با دیر روح مصنف مهد و رود کرد با غمور و تامل القصال</p>
<p>بی سرانکار از لهما غیب سختی در فضل شایخ نسال ۹۹</p>		
<p>تقریظ ریخته قلم بلاغت قلم مجمع العلوم جامع الکمالات سید السادات جناب</p>		

خواجہ محمد بشیر دودی لکھنوی ادا شد بالفیض الصور و المونی

<p>بسام جو بہ آرائی دل تاک و نامہ سرو ما نیسا ز نامہ ترا و وزیر قلم رنگین نیالات</p>	<p>زستی ریز صہبای نم خاک بین منخسہ روش بہنالی بوسنت سامت صہبای مقامات</p>	<p>بگلگون باوہ مینا، نامہ ایمن زہہای کبرانی نوشین باوہ خیالی کہ خمخا</p>
--	---	--

آشکان اوق عرفانہ اسر خوش فتنہ بنجو دیہا سازد ثنای بہیتا اور می سکیرہ و آفرین ایجا و گوینست
گو را می لب فکری کہ ببنغ آرا می سرشاران حریق صافی ولای یکتا گوہر عمان رسالت پرواز و
صبحی نعت پکارہ جو بہر تجلیگا ہ مرتبہ ختم الم سلین ست علیہ علی اللابرا و ہجا بہ الکبار الصلو است
انکالات و تجلیات الزکریا **ب**
مسی وہ کہ باش سخن نام او
با فسر وہ بان تازہ جانی وہ

<p>کہ خون می چکاند جز شجرہ دلمہ او پیش زبانی وہ</p>	<p>بدہ سابقا باوہ خوشگوار وہ صبح ایچسا و از شام او ازین می بجاست و ماغم رسا</p>	<p>کہ خون می چکاند جز شجرہ دلمہ او پیش زبانی وہ کہ درستان نم در مقام او</p>
---	---	---

ہان نو شناسان آہنگ لشنین سخن پر وہ بہنیری برآید و بہتر تکرارہ الہی و الیہ سر نہ سلیمان
ہشیار ولی و رویدہ خبرت کشیدی ست و بینک دور بین دیدہ وری بہر شہم بہت تر و شینی
است بوکہ نظارہ پر یو شان نہانی اسرار شہم آب و بید و منت بر مردم ویدہ نہیانی شہی لعبتان
نظارہ شکار جگر بستہ بگر شہم بھی نقاب از رخ ہا بر انداختن و در سواہ اعظم سویدامی دل صافیان
و کشورستان مروک ویدہ و ران جاسا متقن گرم انداز اند و تباراج شکیب جانہا بہم و سنانہ
جانا پروگیان سرا پر وہ غیب و حجاب گزنیان جملہ لاریب کہ نا یاز و کلس سخنان منشور و منظوم
و کلیات رنجیہ کلک سحر کاروانای روز مشہور و مکتوم ہا و دومی الحان نامی خامہ نشش طراز
نکارستان حجز نہانی سر آمد مخنوران مولوی امام بخش صہبائی ست و طلبو گاہ جماع انور فریبا
جلوہ گوی سر کردہ اند و از جامہ زیبی پد رام طلعت انطباع نگاہ فریبا بہر سی زہد خشاک ریا
آشنایی بر وہ آفرین و صد ہزار آفرین بر فراخی بہت بلند نہمت و ناخنوری کاروان

فرزانه نکته‌نچی جاوده بیان کالبد خوشمندی اردوان بیکر بیدار و درونی را جان قبح بیدار و بیرون نویسی بر آرزو
 نظم و نثر و لفظ بر بی‌میشی و نیاید کالیماز نازک خیال سر در فکر محکم و محتمل و اجنبی و اراقبال بهو پال که
 نوع شاد روی استاد سخن ملاذ خود را با جوهری ادا کرده در فراهم آوردن زانوگان طبع از جبهه‌ش
 کوشش و کاوش شوق بیدلان بخوانستگاری دلداری دلبران و مجاهدات جگر کاوسی طبع فکر تیار
 و دستخوی حافی عنقا نشان بکار برده است چون ستایش زبان و نیایش ناطقه عذب البیان
 بر خود نازان است که بگالش توصیف ذوق آگهان فن سخن کارش افتاد و لاجرم با همین سخن
 گزاران در فرجام گفتار ببدن بیکشاد و خدایان گنجینه اسرار گردید کساد و این گنجور باوقار و گویا
 مخالفت فلک کج نهاد و بینا و نظر با تاج شای بهارین سخنان جوهر جوهر نو آینه گلشن آغوش باد قطعه

تشریح و تفسیر صاحب سخن	مگر ستایش اهل کمال خود بهست	بهداد و بنگر کز بی افاد و علم
دماغ سوزی فکرش چگونه در نظر	حق است اینکه درین روزگار قدرش	جز او ز رخسار هر که هست بجزیر

ابی ز ذوق سخنها حسن کردارش | شناختم که گزین شیوه و همین گهر است

نوشین باوۀ لفظ کلیات صبا بی از خوبش طبع مل نوشت چمنستان
 نکته سرالی چمن طراز بهارستان سخنوری آبیار بوستان معنی بر پوری
 سید محمد امجد علی اشتری نائب محکمه کوشش و اپیل ریاست
 بهو پال نبره منصور علیخان تهور جنگ ساکن شهر اطاچه

بر چرخ چون سپیده خورشید	قوم الی الصلوة ندا از فلک سپید	سید حیان مغز مستیع بصیرت
قدوسیان اختره تمییز حمید	شب نده در راه به شجاوه سپهر	تسبیح خوانج سینه انجم باوید
خورشید جبهه سایه بنامیکه فرودش	تا بش فروز گشته بعالم جوید عمید	با هم بچشم دول که عنایات زود
مخوضه و صرف تماشا و قوش	پیک نجسته فال ز نواب نادار	بابوی گل جواد صبا از چمن سپید
آورد نامه که سواد و باض	عشرت فرود همچو شب قدر و جمیع عمید	سزارش زورک مضامین اولم

<p>کان نخبه خنامه صهبائی حمید گلکش نظم و نثر در قما سیاه کرد شاکر و فاضل که بود بعد از شید اجب که شهرتی برتی هست شهرت</p>	<p>بود آن شاکری بی تقریظ نسخه یکتای روزگار که خشم فلک نبرد آورد جمع آنمه اجزای سنستش صد جان تازه بارد که نفس و میا این در سبک گویم تقریظ بر کشید</p>	<p>گویی که بود جام لبالب بر زبید علامه که بود هدیم البدل هندی شیرازه اش بست یک پیکر اصل ترتیب و جمله کلامش چنانکه بود</p>
---	--	---

تمهید تقریظ کلیات صهبائی

<p>خدا را نیک و عشق و دیگر سومی خیران شربت شکر افراز خم صهبائی تکلف طریقتی بد بیانه باقی</p>	<p>بصلا ز و هزار انداز و صد تکلیف برین معی بهوش ساز دل نه جامم نیم جویم شوم قربان و میام بی نام شور و حلو</p>	<p>دبا ساقی میان طوی بر نخبه فرمائی بعده از جهان بخش و بعد از اول ست کردم دوسه ساغر با جامی و سدا درین بیخانه تا نوشم با شیخ صهبائی</p>
--	---	---

چون بر ایوان هتکده سخن گنج به ششم فرود و سالی و طایع خرد
مسطر کرده اند به او اداری شناسی گلشن آرای می فرمه سازند که از یکدانه نقطه بگلزمین شعر صد گل صد
بصد رنگ و یانیده و بهار آریان گلکده مقال که از تربیت گلشنانی خوش بانی روح دروان
ناطقه رتازگی بخشیده بستایش چمن چرایی غمزه پرواز اند که از یک قلم خامه بر صفحہ یاسمین و طاس
نامه هزار گل هزاره سخن به سر ز رنگ و مانیده

<p>درین بستان سر از شور بلبیل ببطوطی ذوق سیر سرو آزاد از کافور سحر رنگ سمن ساخت</p>	<p>ببلبل شوق در سر گلستان اد بیان راقص سنیای تریج بعد حمد خدای سخن آفرین ترا نه نعت فصیحی هست که مجموعه</p>	<p>نمک پاشید بزرجمرگ گل زبان را بلبیل بارغ سخن کرد سینه فلفل رخ و رخ لاله اندخت</p>
---	---	---

موجودات از نظم شریعتش قافیہ داران نظام و دیوان کائنات از رباعی یاریان از عبه
و مخمس پنجتن و کسب یازده بندی این است کرام همرو لیت احترام و وجود خود افزایش
فردی از کبر کامل عروج کمال اعضای بهضیاضایش ترکیب بندی بجز و افرو و فوج مال

اما بعد واجب است شعری که از انشا خبری دارد و نه از املا اثری نه در سرف صرف وقت نموده و نه در سخن
 نجو که باید بشود و اگر از معانی بیان کند به بیج نماید اگر از انشا املا سازد مبتدا و خبر باید منظر مناظر است
 و نه از محاوره ماهره در ریاض یا ضی یا ضی یا ضی کشیده و نه از فن میات و هندسه شکل دیده و مقتضای نوار
 قبات است و نه درسی دانش محاکمات عرضه میدهد که درین عرض زمان جوهر سخن بخندنی نیگیند
 گویم سخن بجزبی نمی پذیرد علم و زوال است و جمل در کمال متاع هنر کاس گشته و مواد علم قاس اگر سخن
 هست سخنوری از پریشان خاطر می فرصت تصنیف نیست و از تصنیف بجمع خاطر شیراز و بست
 قدرت طبع تا ایست فی برخی کلام سخنوران سلف را آب برده و اکثری از سخنوران زمین نموده مرده -
 آبی ایچر که مکلین بیاست به پال مرین و در زمین بدو در حضور بلکه عالیه جناب نواب شاه جهان سیم
 صاحبه زین و اعظم طبقه اعلائی ستاره هند فرمان فرمای بیاست و بعد جنت نواب و الاجاه
 امیر الملک سپه محمد صدیق حسن خان بهادر دم اقبالها و نغ هندوستان است و این خطه و لینه و
 این شهر بی نظیر از کثرت ارباب کمال قدر وانی فرمان روار شک افزای استبول و صفهان بهم
 یکی از ناسخان پای تخت این دولت عظمی باشم و اکثری از شور و غوغای سخن پرده سامعه ارباب
 ماز میخراشم حالا نواب نامدار قضا کرد تا میثرا و خا و شهری هرزه سر اقریظی بر کلیات
 مولوی صهبائی برکت و لالی تقریر از محامه تلیند و آموزشکاری بسلك تحریر در کشف سخن آفرین
 تا هم و حرف ادب بر طرازم آمده اند این چه سامانی است که بجز سوسی ساحل و وید و نیر اعظم
 همان ذره گردید گل دامن خود را با نوک خار و نخت نور شعله آتش را به ضیای خود بر او خست
 همانا اگر از اندیشه نار و افرض کن به چشم گرامیم تا چسان از عمده خویش بر ایم آری گنگ گویا
 و گنگ بود نه آن را گفتاری نه این از گفتاری آه این چه اثری است که میخایم و این چه ترانه است
 که می بر ایم کجا ذره کجا آفتاب کجا قطره کجا سحاب کجا خار کجا گل کجا در و کجا گل آماشکر
 دستور تو آنکه بچو من بچو این را به سلك سخنوران کشید و قطره ناچیز را با بوس سل و ذره به چو
 را قیوس مهر میسر گردید حالا از سخن سخنوران اشارتی و از هنر به پیروران بشارتی آید نوشتن

سخن اجازت نوشا نوش و بهیوشان باوہ مضمون را گوش ازوش باصرہ چشم دیدن و سامعہ را گوش شنیدن کہ شاعر عربی بدیل و ناثرتفتیدار پیشین ہمارا آرامی گلستان معنی طرازی و آیینہ نامی طیار سر و الشاپر وازی بیاہ کیا کہ بین قائل طبعیات تکلیف شناس حقائق الہیات فزہ شمار سحر برونہ خاک و ہندسہ نگارنہا بہ کنگرہ افلاک قواعد نگار متن عقائد و حاشیہ طراز متن قواعد متن تذکرہ منقولات حاشیہ متن معقولات ماتن تذکرہ فکر و خیال شارح کلام و فضل و کمال عالم اہل فضل و کمال حضرت آموزانوری و سنائی و لوی امام بخش صہبائی تصنیف عجیبہ دو تالیفہ غریب - وانا داند و شناسا شناس کہ پایہ نشرش تکجا است ماہ نظرش تکجا ایک قطرہ ابجد علم اوست کہ در آبدارخانہ ازل کلام ظہوری چکبہ و یک شعلہ از انوارخانہ بیان اوست کہ شعلہ زار ابراہیم سرکشیرہ تریہ سازی سخنش باربران کلام را گوشمال دادہ و نغمہ پروازی بیانش تکلیفشان مقالہ آئینہ حیرتی اصوات پیش ہنما وہ تجربہ کلام پر شورش چنان عمیق نیست کہ ہر عوطہ زنی را گوہر شاہواری بگفت آید و حاصل می یابی سخنش چندان فرخ سے کہ ہر شناواری شناواری کرانہ تک کلاش کلام شیرین سخنان شورانگیزہ و شور کلامش دلہای شکر لبان از شیرین بیاسنے شکر بخیتہ شاہباز نشرش بزور شہرہ الفاظ عنقاقی مضمون را شکار کرد اندیدہ و ہامی نظمش بہ سایہ اندازی حروف گدایان سخن ابر تبتہ خاقانی رسانیدہ مصمتیان مضامین عند رائد رش جزع اشقان سخن اینغیا معنی و بہ نقاب و مصمتیان لیلی نیرایش جز قیس نشاوان قابسی الفاس رقیبان سخن و بہ حجاب اما تصنیف شریف و تالیف لطیفش چون لبت پریشانی پریشانی بود و روح صہبائی از پریشانی کلام بہ عالم لاہوت نالان لاکن خدا میرانازم کہ سامان طبع و جوش غیب محیا کرد اندیدنی منشش ہمال و دبیر فقہ المثل سخن ان علامی ماہ و سخنور ظہوری ماہ ناظم کیتا ناشریہ ہمتا سر دفتر نشیان بلند خیال منشش و برین بال منشش اجبٹی ریاست ہو پال مہین تلمسید صہبائی بہ فراہی پارہای سپارہ کلاش کمر ہمت بر بست و کلام سپارہ اش از جا بجا فراہم آوردہ و صحف گردانید و تصحیح او بہ نسبت سخن استادی چنین آید و شاگردی چنان آید کہ

شاعران وقت آن مجمع اصفاست یا دگاران روزگار است و به آموزگار می گویای جاوید
 آموزگار درین دورتی همین سخن بلندی آسمان کلام اوست و درین زمان کسا و بازار چنان
 کلام از از زانی جوابه و سایر کان مقال او گفتار شیرینیش اشکر گفتن جو سیع بلج و ملاحظت کلام
 از ملاحظت نمکین لبان هفتاره کردن حرفیت غیر فصیح با جمله حسب ایامی بشارت نهتسامی
 آن یگان روزگار این شاه و نظریب زیبا نگار از خط و خال حسن تحریر ما شطه غامه که بار در حمله تا
 مطبوع نظامت هر مغرت شده بمنده ظهور نور علی نور گردید و چشم مشتاقان لیلیامی سخن
 بصیبت کیند و قطع تاریخ طبع که نتیجه طبع خاکسار است هدیه ناظرین اوسله الالبصار است

عیسوی سال سانه	گفت ساقی بزم داناسی	سال هجری نوشت چمنانه
فامه مست با ده پیاسی	مصوع سال فصلیش این شد	در نایاب شیخ صهبالی

تقریبی نظیر و تحریر پذیرد رنجینه قلم فزائنده علم سخن را فی طراز ندره لغت
 معانی سرآمد شعرا می نازک خیال سر حلقه ارباب فطنل کمال پوهت
 کنگان فصاحت عسز بر حصا سر بلاغوت جامع کمالات
 صورتی و سننومی جناب خواجه عزیز الدین عزیز لکهنوسه

بنام این و هر مژه که با کیند کلید فضل میگرد و وحدت است و چون فزائنده الف صیقل آینه
 حیرت بر آئینه هر طرفه یعنی از از نشاتین پرده کشاست و هر نشا کیفیت ذات و بنیت

صفات را نشا نشنوی	ذات است که گران در گریست	از غمیش بخوش علاوه کرد
بر شی که جانناست بیینه	ایینه حسن ذات بیینه	بصر را معراج تماشا می جمال

از زانی که بر چشم هم ندون مقام قاب تو سانش حاصل است و نظر را سیر آسره ای کمال
 مبارک که با دلی توجه نظر آسره من آیتنا وصل اگر نظر حقیقت ملاحظه گفتن آیت نور الشمت
 و الارض عین البقیه است و اگر میاید معنی فرارند ممنون الرحمن علی العرش است و می دشمن را با

نسخه
 کتب
 خطی
 و
 چاپی
 در
 این
 کتابخانه
 موجود
 است

آنکس که بر روی حقیقت مجاز
 بر سر پرده که بست برنش گوید
 در عالم نکات بود کشفتم
 شورشگر خنده‌های گل نمک ریخت
 و ناخته را چه گناه که نماند

و جوش ترنمهای بلبل طرب انگیزست گل نورت را چه شعور که نبالد آنچه موسی را بطور سینه تا فست
 سونق سینه و ساقی بهینا یافته هر فرده آفتاب نوش است و هنوز نشسته کام زهری و سوت شرب
 و هر قطره دریا خروش است و هنوز تا تمام نمی ذوق طلب خانه خدایان خانه از خار خوش برداشته اند
 و با تیزو دل انبوه و بوس نبردخته ایم از خود و قنکان خدارا شناخته اند و ما هنوز خود را شناخته ایم
 سنگ و آهن از استغ شتیاق در گذارست و ما از خجالت آب گشتیم خس و غار از شعله فراغ گلخن نام از
 است و ما از حسرت که با آب گشتیم صدای قیسیم گل و نوای ترنم بلبل ز پرده یک سازست که اهل
 قال از زیر پرده می شنایند و اهل حال از کار نمی عملی انگارند جنبای شمع مفضل و ولای می پزاند بیدل
 از جلوه یک بارست که اهل حال الطوار سوز و سازان در نظر دارند و اهل حال هر از موسی و تجلی
 پندارند عاجز نواری انانیم که مشت خاک را سجود و ملائکه پاک ساختند و چندان افلاک را
 سرگشته طواف مسهم کیم بسره ای خاک خاک است آن که برین آستانه سر فرود نیاید و در
 که درین خانه کدیشست و پاک نظر آنکه بشم ازین برمه طوطیانی کرد و ویر که درین پرده صیپیت
 آیزوی آرزو چون سری بدین صدر ساندید اندنگ ظهور بست و انگاه چهره عقده خوار انبیا
 جلوه کرد نقش احمد کبری نشست آنکه با اعتبار نور فاتحه مصحف جلال مجال است هو اول
 شان اول و تو با ناز تو خاتم تفسیر جمال و جلال است هو اول خرد طغری می جوق اول نشست برین
 جیب سحر از چاک غرافش جلوه کافی خشم و شیرین را تک باش صد شورشیا مسی و رسیدن
 سنگت بگره بر و نداشتش خانه بر اندازی اهل کسین از جنیق امانت کرده ملا مسی بر غاله مسی موسی
 از خوان نغمش شبان اظهار کجاست و غزاله منباییم با با ترازو سالتن حجت با طونان امان جان می
 جانی که بر بانان هم برگه و نوالی از نده که نخیه بر کسب زوله می نو با شیم و بهقامی که سوخته جانان
 بکشید و بسبیل غوطه خوارند که و من اگر رفت که نا آشنا با شیم گل و جوش است و بلبل در خروش

سنگ و آهن از استغ شتیاق در گذارست و ما از خجالت آب گشتیم خس و غار از شعله فراغ گلخن نام از است و ما از حسرت که با آب گشتیم صدای قیسیم گل و نوای ترنم بلبل ز پرده یک سازست که اهل قال از زیر پرده می شنایند و اهل حال از کار نمی عملی انگارند جنبای شمع مفضل و ولای می پزاند بیدل از جلوه یک بارست که اهل حال الطوار سوز و سازان در نظر دارند و اهل حال هر از موسی و تجلی پندارند عاجز نواری انانیم که مشت خاک را سجود و ملائکه پاک ساختند و چندان افلاک را سرگشته طواف مسهم کیم بسره ای خاک خاک است آن که برین آستانه سر فرود نیاید و در که درین خانه کدیشست و پاک نظر آنکه بشم ازین برمه طوطیانی کرد و ویر که درین پرده صیپیت آیزوی آرزو چون سری بدین صدر ساندید اندنگ ظهور بست و انگاه چهره عقده خوار انبیا جلوه کرد نقش احمد کبری نشست آنکه با اعتبار نور فاتحه مصحف جلال مجال است هو اول شان اول و تو با ناز تو خاتم تفسیر جمال و جلال است هو اول خرد طغری می جوق اول نشست برین جیب سحر از چاک غرافش جلوه کافی خشم و شیرین را تک باش صد شورشیا مسی و رسیدن سنگت بگره بر و نداشتش خانه بر اندازی اهل کسین از جنیق امانت کرده ملا مسی بر غاله مسی موسی از خوان نغمش شبان اظهار کجاست و غزاله منباییم با با ترازو سالتن حجت با طونان امان جان می جانی که بر بانان هم برگه و نوالی از نده که نخیه بر کسب زوله می نو با شیم و بهقامی که سوخته جانان بکشید و بسبیل غوطه خوارند که و من اگر رفت که نا آشنا با شیم گل و جوش است و بلبل در خروش

ماچرا خاموشیم - ساقی که بچم است و سینه منو ماچرا نوشیم **ع** گل سے بینم چرا چلبینم
چشمی دارم چرا نه بسینه | **ب** باغ است شراب چون تخم **ع** نوشیم دوگر چرا نه جو شیم
رسالی طالع بگر که صبح ازل دوزخه بیتی را درین ده سر به او اندر یکی خود را با سمان چسارم
رسانید و بافتاب بلند نام شد و دیگری با همه کاتاش افزایش در نیمه راه ماند و با تمام شه
بهره قسمت در یاب که روزی است جرمه سرشار را درین بزم گاه افشانند نخستین جام چکب
و با می امست کرده و پسین و پهلوی رنجیت و صعباتی را از دست برده آرمی سخن صعبا
رنگ و لونی وارو که صحن صبا و سخن از صعبا و صعباتی با سخن بطور تماوی که سینا به صبا
و صعبا بهینا تر کجا خامه اش بر حکایت ناسی و نوش آید - می پرستان قاتل شیشه اسل
گوش آید نه نظم از و سپایه رسیده که اگر شریا در تحت الشرایش لامع شود بجا است و شتر از و تبر
فاز گشته که اگر سر طائر خضیش واقع شود در دست پس که طبع مضمون آفرینش تلاش معنی
بیگانه داشته + آنچه در لوح محفوظ نگاشته اند نه نگاشته تصفیه اب عبارت رنگین آراسته
یا غباری از خاک شهیدان بر خاسته الفاظش در پرده خموشی تکلم و معانیش از جیب الفاظ
در بیم آتش جوق جوق زیر زمین بالانند که نیم شان بفرغ شعله ادراکش از سره و طوق
پریده در کینکاه نوا و خیرت خرید از هدایت برستی که در خنده خاموش و پرده ناموش
که روداده در خروش آه که سلیمان بدادین فی بانان نرسید تا نغمه آغاز و فرموده سار میگرد
چشم بد و خلیل خلیل پرزیاوند مشکین برقع رنگین مرقع که اندیشه عیاری پیشه اش
داروی بهوشی در کار کرده از خلوتگاه لامکان آورده چشمهایی سرمه سپاه بدوق جلوه خوش
در راه تحجب که به پیوانی افسون بهوشی ندید که پرده از روی باز و برودید و دل ناهمیکرد
زما از آنجا که عشق و مشک انقوان نهضت چون این پردگیان مستوری از صد گرد گشت
و ام صبر از آن رها و پرده از روی کار بر افتادن امیا گشت ناگفت نسیم شوخی
که هم از با و دامن این گل پریشان کینش آید دست گستاخ دراز کرد و با وجود چن
گاه

گردنقابت چهره باز یعنی سایه پروردگار این گلشن و گلستان گردنقابتی جانفروسی سخن چهره
مشغله افروز این شبستان و دیوانه مشغله آموز این دبستان هر حلقه تنی نگارن فکر و مالک
و فقر و نگاه چینی بپای نشیمن و پال حبشاطلی این پرده نشینان بر فراست بخت نظر
جلوه بنشانند چنانکه بخت شمع خاموش گنج تناسل چنانچه هر خانه شد و گنج پیمان روز
دانائی وقت هر ویرانه بر قیام بر موسی تکی کرد و نزدیک است که از سنگ طبع درخشان برود
و چشمه که خضر بر پی برد وقت است که از دامن این ابر سایه بکین گیر دامن که از این ابر
تند و تیزم و در دیده خود غار و چشم باد خواران عزیزم هر چند که در و شناس صهبائی است
نشینم و نه بصره اندوز جمال این برگزیده بوپال مسکن بکین نه تنها عشق از وی از خیز
بسا کین است از گفتار خیزد + تاجیم باغی بیاد آن هر مست با ده طوطو خورده ام - و جا
بسلامتی این بر شار نشسته ظهور پر کرده که هر چه از خانه است در نیت قطره قطره از هر خشک
و جرم جرمه اندر شسته و ما غریب رسانیده + سخن اسراییه روانی آجو و این آهمن از استگاه
فراوانی جام و سبو خسته به بانی صهبائی خالی است و بهام و بینا لهر به می در جام و مینا
نمی گنجد و جام و مینا در کج ابر و میریزد نیست که در چرخان ازین در مغان سخت است و
نعمت گان حکایت کند اتم نشسته تی فی نرنگان است بر از خور و قصور خور و قصور مستور
و قصور به ای کینان از دور حیرت گامی است بر از طلعت و نور طلعت سایه نخل طوطو سایه نخل
از نور جوانان امشب شب جوانی است - پیرین را آفتاب صبح زنده گانی بتایش آینه نور
و دانش عینک بصیرت نیاز و ناز ساقی و پیانه - و سوز و گداز را شمع و پروانه است
آینه خانه ناز و عشق را خنده راز یارب دیوار کار حتم تا بلند است و فکر بلند خیالات
ناپاشان بوییش از زومش در این سبکه نوازین ادیبان به قول کتابه گزین این خانه نشینان
قطع تلخ طبع نخبه طبع بلند و شکر آسان پذیر

بیتا کبش واری درمی و بچلومی خباب خوابه نورالدین صاحب کهنوی

تخرین بر کرم دین دیال اشتهای کرب کبک اطر اطر یافت زور زنگی غی بلز کهن طبع شد تازده چو بلن در کشته در حینا بخت و است پوشش هم زان و انانیت	دست بکشاده بصرفه جمال آنکه مشهور به صبر بالی است گشته زوزنده جا و یه سخن الفلا امی قبح آشام سخن همه اسباب طرب پیدا شد معنی از لفظ نماید بعدفا	جمع کرده ز کلام استاد آنکه مذکور بر انانی است طبع شد جمله کلام پاکش معی معنی کبش از جام سخن شیشه و ساغر و صبا نیت وز نظر با چو زمینا صبا
سال آن زریه و جمع شده دفتر علم همه جمع شده		

بیت از نتایج طبع نکته سنج با هر مشکو را صاع و اکا

بیتا محمد عبد الرحمن خان صاحب شخاص به شاکر

طبع شد کلیات صحابه که از نور خوش این از نشانی الفک اگر ای تاریخش | در بخانه و ایستاده

بیتا چکی به خامه رنگار آمی نمده بلانده نامی فوط محمد ابو سعید خان

صاحب خلف الصدق خا صاحب موصوف مالک مطبع نظامی

زهی کتاب و خوش نشانه که مطبوع چو می نشیند درین کارگاه پزین منوش آن می تلخ حرام بود	بصد معاف و هزاره تمامه سیرا سیرن تازگی این حقیقه بخار بنوش این می نوش ملال و انان شراب عقل و در کلیات صحابه	بنا عتیق نگین بیان ز لفظش که صنفی بود در بهار سیرا سروش گفت که با چو بخت
--	--	--

سیرت عربین ذواته سخن سرائی انی تقریظ کلیات

مولانا صهبائی از خمکه طبع رسا و فکر آسمان پیمایی با دوه نوش
 مصطفیٰ رنگین بانی ساقی زمستان شیوا زبان نازک خیال
 شیرین مقال منشی دین دیال میسر شتی جنبی محبوبال شاکر در شید
 حضرت صهبائی و چمن طراز این بوستان نکته سرانی

در سحاب فکر و دم صد سخن گرفت | آسان نمی توان سز زلف سخن گرفت

چمن طراز گلشن امکان را سپاس که بتایید فضال بهیالش بهارستانی ترتیب یافته که بهار سا با
 نزار گلستان از آشیان بدان هوای و گلشامی دوست + و آبباری مکرمت بهیالش بوستان
 بتازگی رسیده که نسبت افزوی گزار ابرم از گلچینان خیابان طراوت آما می او این
 صحیفه دانشمندی بهار آفرین گلرینی است که دسته دسته زیبا عین معانی از شاخسار سبزه
 دیده + و این نامه خود پروری انصارت آینه سخن آری است که چمن چمن از بار مبابی از گلشن
 الفاظش بشکفته رسیده قی فی محبوبه است از پرده ورق در بند چهره کشالی + ناظوره است
 از جمله عبارت در انداز دلربایی خزینه اسپد + مجله هزاران نهو و شیوا زبانی + معنی است بهار
 یو ایت رنگین بانی خوب فروشی است از هر ورق و کان جواهر زینر کشاده + همان نوازی است
 از هر صفحه خوان الوان نعمت نهاده سواد عبارت ابری است طوفان بار + فروغ معنی است
 طپش بس در کنار قی فی لیل سوادش مشکلی است با کافور انوار حمیری گرم جوش + صبح بخیر
 کافوری است با مشک نافع برکات نیم شبی سم + خوش طبع و دلربایی است بهر چه است
 سینه فکاران معرکه الفت مکریه شیرین از محبوبه است از لب جان بخش در دلهای هر
 شور انگیز همانا این شاہد عنای فصاحت و ناظوره دلربایی بلاغت هر صفت کرده نگار
 آرمی است که شور انگیزی ملاحظت لیلی از شکله و روگان سخن بکین اوست و شیرین ادای
 عذرا از چاشنی گیران حرف شیرین او تو با نغمه های قلم و سخن ادبی + سریر آرمی و اراغلا غنچه

نکته رانی تماشایی پرگیان حمال افکار انظار کی مخدرات سروق هرار نخل بند بوستان بخنوری
 آبی گلشن جنی سپوری دریا نوش خستان سخن برالی بولانا امام کیش صهیالی آنکه خفاخانه
 باجله از ملکات بان انیش نظیری نظر یافته کبریت نکتہ رانیش ظهوری از جلوه گاه فرغ معانی
 نظیری نورس از شع نبستان آتش بانیش نورس طغرا طغرا نویسنه ان هیتا لیش عظیمیا طفل مکتب
 نازک خیالیش کله غرق است طبع صفا و زلالی اما زندنا غرن بل هر مسرع شوخ بلالی
 گل از حسرت رنگین بانیش دل نگار از طبل بلبل از غیرت شیوا بانیش بر خون تر از غنچه گل
 آمانا گیسامی کلامش آب گوهر عرفی ست از سرزمین سقانی نشین بی آبروی بسته + و
 بارنگینی هاسی سخنیس رنگ یا قوت خوبی ست از سرودگی خجالت منجم گشته قانس از فرغ معنی
 شمع آهنگر ناما اش از زبان شمعون غیرت گلشن سواد و عبارتش چون ابرویان گوهر بریزد
 بیاض بین اسطورش بسان امین صبح صفا خیر بکنی فاکش انشومی گردون رسیده
 تعمق نورس سینه قارون خمر ششیده طفلان مکتب زبان انیش با این کلان مدینه
 سخن فاتح نشین و مبتدیان مدینه استفاه شری منتهیان از العلم کمال تفوق گردین
 سهل کاری طبع مشککات این الواب فهم معانی و قیقه بر روی اطفال روستان کشاوه
 و عالی همی خاطر فیض پذیرش خوان حل مقالات مشککه برای گرسنه چشمان و قانع نهنه
 به تشبیه مضامین عالیهاش بلندی فلک اوج پیار و با ستاره جوهر الفاظش فرق شایه و این
 نوک خام اش منقار بزر و استان فصاحت سطرنامه اش از به می شباز بلاغت خمار
 عروض آن در کجه بیاید بر او در عین کردن بی اشارت طبع موزون اوست و وقوف
 بر عیان آن تبه که هر حساب از حساب همش بر آوردن کمترین جلوه انکار وقت شمعون
 اگر تشبیه و ستاره حرف زنده نگرش الصبارت چشم و سوسن اطلاقت زبان و در و لک
 از مجاز و حقیقت بر نگار و حاتم بالزجیب کریم و قارون را از گریبان مجنون آرو صفت
 گوید موصوف و نماید نقاب نویسد مستور رخ کشاید و شفا خانه سمحت پیشه امی هم

تغییرات در کتب و کلام

نیل منامی سر و کتبه نشسته لایلی که از ابرو میسان خاطر و حید اعصری در صد و هفت گوش حکیده بر نخته کالای
 در و امی خود کشتیدن بساط سوادلی فرا جیون است **س** بانحال سخن امیر گرانسانه
 کنیزان شوست ثور در سان عمل کانه اگر کمال سخن نیست بر کسی می بود به و مانع سوخت چو نور می خاقان
 در با که است تمام این میزان جهت را که نام نامی شان بی بیایه که کتابت شکایت از هم که با آنکه چون
 معدودت بطلبه کوه بر حقیقته دو باب به لب گشودم جو ابرو گرانمایه تار بید مهم نهادند و حق فرموده شانه
 کا و قند است که نام نامی شان گفته به شکایت طرازم که تجریر خطوط تخمنا چون روی خندان سیاه
 از هم جز این از او غمزد و اگر چه قصانیت حضرت حسباتی در یا نیست ز قمار و بجز می است
 ناپید کشته چنانکه در آن نحو است و خاطر آرزو سیکه و آن همه لالی در سایه فضل و کمال بهم نرسیده
 و تمامی آن طرائف وقت با عین کارگاه سخن چیب بازار حصول نکر و دیده آما همین فخر و نعمت
 که فرموده آن دستفراوه طالبین که استغافله شایقین کافیه و بطلبه خواران مطبخ علوم و
 نسبه و لای بیارستان قوم راشافی و وافی تار ب مذاق سخنوزن ازین میگردد رنگین بیای
 با و و اشام و آن خوان سالار و و ندر سخندان از اثار خلد برین شیرین کام با و و ازین بون
 رنگین خیالی و بیزستان شیرین مقالی نام نامیش چون خسرو شیرین گفتار به صفت خاطر
 رو کفایت از ابرو پاناد **س** صاحب و نکوه فر اوان مار و قول مروان جهانست سخن جان

در و نطفه شایخ طبع که طبع اوان با حضرت امیر ناظرین بان نظر

نکر زین که شایخ مطلوب	جلوه گر شد بعد دل آرائی	یعنی آن کلیات استام
طبع شد با هزار زیبانی	گفته به هفت نوع و در سخن	آنکه شیدا بر دست شیرانی
شد فراهم خرمیسته معنی	سود ما داد خامه فرسالی	نامه را و او دست جمعیت
خامه را و او و او انانی	نیست بهتر ازین کتاب بهر	مونس و نمک ار تنانی
صعق از کلام در و موش	قامت و لبران بر عنانی	نقره از کلمات رنگینش

وز سوادش سواد لیلانی سالش از غایت طرب گفتم	جلوه کرا از بیاض او بویضا طوطی هند را شکر خانی نسخه کلیات مصباحی	رنگ افروز چشم شلاسه شد مسلم باین کلام شکر
الیهما		
نخن اندرین دوزنا کام بود که سرشار بود به جام سخن عبیان از بیاض سواد کتاب شندان بیش از دم سخن بتاریخ طبعش مستم زور تم	بطبعش ابو زنده نام سخن کلام سخن سنج مصباحی است نظامی و شش آید نظام سخن بود سرخوش از خواندن این کلام کش مرغ مسنی بر دم سخن بود این کتاب نام سخن	مرتب شد این منهای شکر برآمد در آفاق کام سخن چو خسر زوده نوبت خسرو ایام خنده بسج در شام سخن کند خیالش ساد و فتاد
گزارش مولف		

مولانا مصباحی جمله کتابیه مثل سه شتر نهی و غیره و نینا بازار و شرح معنی لغت افغانی
و نظریه ای آفرینی و تفسیر ای مهدی را شرح بان عمادگی و سلامت عبارت و خوش ادائی
حالی نوشته اند که توجیهات مرقومه را بنی تکلیف اوستاد مفضل بلستان می تواند فهمید
و حل مقامات جواهر الحروف ثبات چند بهار آن تسهیل تحقیق و انکشاف تدقیق زیر قلم
فرمود که طبع هر مبتدی با ساسه تمام غرض آن می تواند رسید قدرت کلامش در طبیعت
و گران سنگی سخنش سنجیدنی چنانکه سرآمد سخنوران پسین یادگار محققان پیشین رنگ چهره گفتار
ثبات چند بهار بدین رنگ رقم طراز است که حق تدقیق او اگر دم و زیاد ازین تحقیق ممکن نیست
آنجا حضرت مولانا که خاکش سبز باد و رقمه سایه کرده اند هیچچیز آن دقیقه از وقایع تلاش آن
کتاب ندرت انتساب نامری نگذشت اما تا اختتام این مجموعه تصنیفات از آن نشانی
پیدا نیست هنوز فکر دور اندیش و سنجوی آن لطیفات فضیلت کبیش محو کوشش و کوشش پیش از

بیش است انشاء الله تعالی بعد از آن که دست بهم داد و مجلد دوم کلیات صهبائی منطبق
و مجلد گذشته نفع تمام سخاوت عام خواهد رسانید از تلامذۀ صهبائی و دیگر صاحبان علم امید است که
اگر کتابی از کتب مذکورۀ بالا نزد ایشان باشد بجا صحت او در نشر خاکسار را مهیون منتظر اند و این احسان شایسته

خاتمه لطیف از طبع نابله جاوۀ سخن محمّد العباسی در احوال و زواجر المعاصره

ای تشنه سر جوشن نامی تو سخنها | دل شیشه و می نام تو پیا نه و پنهان

مستی فزونیستین جرفیکهستان بهارستان قال باعث و جبر حال باشد حسیاتی بهستان از کلام
درین نخستین سخن مینائی زربین جام سپهر کجاست مهر و ماه را بر یک تیره دور تسلسل مرداده و دوری از رفیقین
جاودانه این موع پیا نه بروی تشنه کمان اوی طلب کشته کرده اگر شب است پروانه روی او از خروش سیه سی
که فیما بحال و اگر فرست و پیا نه گوی او دست از جوشن آفتاب پستی که کیت الوصال مشغومی

نهی لطف سازندۀ آب و خاک	برقص آور سبز طاقوس تاک	قهوهای گلبن بیخانه اش
عرقهای شبنم ز پیا نه اش	لب جامها جمله ایچمه خوان	سراحی همه قل چو آتش بران
ز می گردن شیشه آرد و پدید	خط مستقیمه قرب جیل الوری	برفتد اگر پرده بر روی کار
کنند هر خموش کنت کفر آشکار	جهان نقطه از خط سانسوش	فلک شبی از روزن مجریش

وزنیت افزاینده سوادیکه حسن و بیاجبه کتاب ایجابی خط و خیال باشد لغت احمد مرسل که زوریا
آید امتیان بر جودی جودش لنگر افکن و نگاه یاس حسرتیان از گلگشت حدیقه شفاستش
گل بر این طوبی نو باوده ایست رویید و خیابان خانه باغ او و کوثر شمع ایست
ز نیت عشرتیان تر و نارغ او انگشت عجب ازش باه تمام را و نیم ساختن و زبان
بلاغت پر دازش غلغله اناناح فصیح اسیر و جسم در اکناف عالم از خفته و مقلعه

الذمی روت الیه الشمس والنشق القمر	کمان آتیا و لکن عنده أمم الكتاب
والذمی فی کفه الکفار لما ابصر و ا	کلمه الحصاب قالوا انه شیء عجاب

بان و بان ای مزین ناسره گوئی برامه پومی که عصمته نگارش حجازان وسیع ترست که در وجه و گمان
 و نور و گزارش لغت از ان وسیع تر که طایفه خیالی با مریج آن بال کشاید اگر هر وقتشنه کامی نختی رسایه بگو
 بنشین آب از چشمه کوشش نوش کن ترانه زغمه سخنان بهشتی گوش کن آبان معاشره از سبویان پیغام
 بصوح میسرده و در ایقان هم پاید به سحر از در سخنانه نوید فریاد تویش - البشارت مستی و مواسی البشارت
 می پستی ساغر چشمان صراحی گون از کشیدن اقداح سرور و فرحت بنوای نوید جهان نوار غنچه
 انگن و قدسی طینتان عرش مسکن آبشامیدن باوه عیش و عشرت از دایره حریخ مینالی بدین گونه
 سالازن که در نگارخانه عرائس نکات و حقائق + و باب بهار کاشانه خزانه معارف و دقائق و ا
 کرده اند یعنی نگین مرقع پر پیچیدگان معانی + و نگارین از رنگ زیبا بجانان مبان آبی و رنگ بافته
 کلک گوناگون نگار آن یکاچه روزگار بدست آورده که از بوقلمونی قلم بهارین قلمش عارض ساده
 قرطاس نصیرت اوراق گل و از ستانه خرامی غلامه قدرت نگارش جاوده تا بر مسطر خط سانسبر تل
 قدش غم با و و طرازی افراخته + و فکرش آینه سخن پردازی روشن باخته تیرابی معنی در
 سخن حسرتی سلم است لیکن لفظ شکفته کجا و شادابی الفاظ در گفتار طالب بجا است اما معنی
 تازه که در جنب شارش فضل ابوالفضل فضول و غیر مجاز + و وصف و صفات مثال در و با صاف
 بل مشابه نیست بجا جامی جریه خوار خنکده فهم و دکایش زلالی در وی کس نیاید ذوق ساین
 آینه سرشار به سبای مخموری - نظر باز شایسته یعنی پروری سرخوش نوشا نوش فحشاء فصاحت پر
 سست جو شا جوش بهاید بلا لغت آرا می پیچان میگردد سخن برالی مولانا شیخ امام بخش سبانی
 مختصص به مبان که پر تو نسب این ششم و چنانچه دوده شرافت مایه شن ترا ماه و آفتاب است
 که از جانب پدر بزرگوار حضرت عمر فاروق اکبر رضی الله عنه میرسد و از طرف مادر عالی تبار
 به جناب سید عبدالقادر جیلانی قدس سره می پیوندد و ظاهر است که درین دوره اخیر و مرده عالم
 باین جایه است الفراع علوم عشتلی و فستلی با در غنمه وجود ننموده و در محبوبت انستما و عالم
 فردوسی کامل باین تبحر نحاسی فنون اصلی و فرعی بر نخواست و با اینمه کمالات نظایری بالبلن طینت

و حسن اخلاق و صفای مشربش احدیت متوان کرد که پسندیده خالق و مقبول خلایق بوده و
 کسی که بکیند بهستان تعلیمش انومی ارب هر کرده باشد و با حقیقت کمال انکس انرا که بی برده بر آینه
 از ننگه علمیه او آگاه خواهد بود و آسما در کمال فن عال معا و استکمال عروض و قافیہ و مهارت در
 کتب فارسیه شرح نویسی آنها و ضبط قواعد نحو و صرف عدیل خودش نمی داشت و اکثر از جودت
 طبع معنی آفرین و فکر و شوگر گریز میدان تحقیق و قانع علمی و تفتیش محاورات پارسی و تفتیح لغات
 و تحقیق استعارات و فصاحت فصاحت و وسعت بلاغت تاویل معانی و توضیح مباحث
 و توضیح نکات و تبیین اشارات و نظم و منقح کلام و حسن آواز و انجام وصل شهادت سخن شرح
 منققات این فن علم کیتالی می او شده و درین فنون مثنوی و رقعه و قاسیاه کرده و در مثنوی
 بزکاشت ازینچست که کلام منظوم آن سر اعلیٰ است و کثیر از کثیر و کثیر از کثیر و کثیر از کثیر
 و یوانش بوضوح خواهد انجامید مگر باید که این کمال است علوم و در مثنوی شادان فووم است
 بشعر گوی میل کردن مرتبه و درین سست و از علی بطن جان س

در معنی برین آتش با بست	گر بر خنده و ان نقاب است	طبع عاقله باطل انکار است
پیش طلبش نقد در شوار است		

چند که تصانیف سودا و تبیضا چون قطرات فیضان سخاوت شمار بود و مانند شعله با حیات آفتاب بسیار
 لیکرین از آنکه آن بگانه دوران به چون که کشی لالان صفای سلسبیل تسفیر و بهر ای سزده و مناظر با حسن خلد و نیم
 در هنگامه بگشتگی افواج انگاشته که غریب می تانج اوست بهر ای عالم شهادت نوشیده جگر و نشان انکارش
 و نازنین بکران انظار شرح جانده می پوشیده و در آن قلم گشت حیرت در دهن کتاب الم کاغذی سپین
 ز روشنائی از تیرگی غم خیره گردید و شجره را خون حسرت از دل حکید و در اندر جودت اطله تیر می در گردن سلسله
 سطر پازیر نجیر ناله و شیون اطفال و من سوار تلخ طبع عالی چون طفل شکست نیمیته خاک پامالی شکرین
 کلامان فصاحت تلخی کام و زبان طبع میانان بلاغت اشوری می رزل جان طوبی با سوز با خود چیده
 که از پیش آن این زریه صوبت یا ضعیف و در نظم پریشانی شرو و داده و شرا کار از نظم افتاده متون
 رنگ متانت از چهره پرید و شرح راول جگر شره شره گردید خوشی عاشیه نشین بساط سوگواری

معانی همین مقبول الفاظ را در معنی مصدر افعال معطاری آن نحو یعنی در حرکات بقیاری تعرض یافته
 شادمانی تنگ قافیه در بحر حیرت همدایت منگ تمام چون دیده نمی تیره و باره مناظره را نظر عبرت غایت بود
 یا اولی البصائر نطق الیومیه خرموشی سوبان حکمت چنین فلاطون خرم نشین حیرت جلودان هیأت هیات
 اصلی نامند و به سندی قوم نامادی خوانده حساب اضرب علی تحریفی فلکند و جزیه و بدایش فرو نشانده رطل
 معر و سندی نجوم راطالع زبون با جمله دفتر ایضات اشیر از چه نیست هم باشد جزومی و شرق و رقی و مغرب
 شطری شال سطر می جنوب رسی اور دنیا با وجودیکه علامه است باقی مش تصانیف و بی شمار اند و خاصه در کلیه انواع آن
 هزار و هزار لیکر تالیف کرده اند ایشان بدو را می بین بر هر دو گمان بریده حال و نحواری آن از پروردگان خوش خیال
 نیر و است و احدی اینان آن سبب گمان این از ظلمت کاه و غفای آورده بر نضد و اور جلوه گرفته است بلکه بعضی از
 شاگردان کور سواد و حیرت فراموشان تا که همیشه در جستجوی غیب است باشد و دوباره چه نماند نشان الفاظ اینان
 سحر و جادوی ایشان که در هر فن و علم و ادب و در هر امر و پیشه از نظر این غارت برند و از نام خود شسته کرده و در
 ازینکه حریفان خود می آرند که این متاع بالا دست و سوده فلان تا دست ممکن نیست که بر این احتمال مقنع
 رومی هر زیبا جمال خوانده است اگرش نرفته کنی در میان و یکسب | خرد و در نشان سید که کاور است

نام بر حسب الانست بلذ نظر جوهر افزای که بر علم و هنر فرازنده نام تا و طرازنده نقش مراد و سرفه حکمه فضل کمال
 عشق وین مال سبزی صافی بود آل چون ازین قعه گوش کرد غایت سوزی خون دلش جوش کرد دست
 و بازی گوشش کاشش آستین بر آورده و درین سخن بر کرد و قدم گرد آوری ابراه تو جادو شده بهر یاد
 این زبانان الفاظ ریاضت سیه جردگان سوده را بر کرسی تپین نشانده و از دهن کج غدی پزیران گردیدی
 بر افشانده یعنی از آن خمر پزیران سخن گلی از گلشن و دانه از خرمن بر صبر درین تلاش آفتاب و بر تپین گزین و تهنیدی
 تو آئین من محبوب زریب آیش داده و نامش کلیات صهیانی نهاد و درین شک نیست که فضل احسان
 جامع این محبوبه نیست فراوان غنچه این غیره عملاً بر طالبان علوم مخصوصاً بر شاگردان آن مرحوم است که در جمع
 و ترمین این اجزای منتشره نظم و شعر سالها خون بگریخته و در تلاش آن روزها شب به بار و زود و تا آنکه همه
 از زنده چهار بار بار که هر یک است آن همین ساعت مخصوص خرد و باره و نازنین بگریه و شوش آگوشواره است با حسن چوه

این درین
 حساب
 چون تکلیف
 است
 این
 است
 این
 است
 این
 است

در کتب شیب کیش و در کاغذ نامی مطیع نظامی آلب رنگ طبع تازه مجلی گردانیده جاننا پرگنده تار و پود و پودر کسب
 جامه خوشی بر پایه نومی پوشانید بل و گل برین کاغذ صمدین نگین باینده فکیف لاکه این حد نقیله همیشه بهار از شحات
 نسیم به تمام جناب محمد عبدالرحمن صاحب انصاف است تازه پذیرفته است رنگ بوسی بی اندازه در گرفته
 بر ورق بزنگ کان گل فروش فرحت خیر است و به جروت مانند مینامی با و در حوش نشاط انگیز آرتاب درین
 بهستان نیادوره سانه ماه واقفان باقی و بر حیح مینامی ساقی است شسته گرمی بازار این سبب و باغ افروز
 خوشنجان با و در وی خلیا کسا و مینا و چون کیفیت این ماه شام خامه سید بجز تیار خیش نیست گردید قطعه تاریخ بجز

<p>المانتیه شد که بهسارچین آمد و در سلوه گر شاد گل برین آمد از بلوه سینمای مومج بام لبورین محبوبه مسباتی و پانی طون آمد منصفون بهنگین سید اوشن سبکیز کو جامع این دفتر نگین بوزن آمد ساقی بی تاریخ صداره بجز پانی</p>	<p>شکام شاه شامی گل و با من آمد وقت است که از اول و در کرد و در تا بنده چو آنجم بفضیا آنجمن آمد طبعش بی بیان بایل گلزار فرحت گوئی که گلان گلشن و در شکاف خفتن نو خط شده از طبع ز نوشا خیزی همه بای سخنها پانچ شش آمد</p>	<p>ترکس بی نظاره گلشن نگران است صبا بسبب لبو بگل جان برین آمد این نسخه رنگین که بو و تازه چو فرود سها کلکشن بر بنان طوطی شکار شکن آمد از و سید یال است سخن با سر برگی صد شکر که بیرون ز لباس کس آمد</p>
<p>شکر طبع چو این کتاب بخت بر دانه چون بلال آمد مه بست که بی زوال باشد جام از سه بر تکمال آمد</p>	<p>بیرون ز بند معتال آمد بر عفره چو روزی گلزاران ماهی است که با کمال آمد در مشرب اهل کیف ساش</p>	<p>ایضا تاریخ عیسوی در مطلع این سواد روشن و کسب بخت و فال آمد فی فی بی عیش می پستان صفا بوسی مثال آمد</p>



کتابخانه
 وزارت معارف
 تهران

وجه مهر و دستخط
 برای سند عینی که کتاب مذکور مطبع نظامی واقع
 کانپور مطبع آرد و مهر و دستخط مستقیم بنام شیب شد

صحت نامرکلیات صحبای

صحت	غلط	شماره	شماره	صحت	غلط	شماره	شماره	صحت	غلط	شماره	شماره
مخبر میگردد	مخبر میگردد	۸	۱۹۰	مخبرش	مخبرش	۱	۷۱	ثوابت	ثوابت	۶	۲
وقت	وقت	۵	۲۰۰	برتاب	بربار	۱۰	۸۰	صفتش	صفتش	۷	۳
مپندارند	مپندارند	۱۷	۲۰۳	تائید	تائید	۱۷	۸۱	تأب لفظ	تأب لفظ	۳	۳
پرده	پرده	۱۲	۲۰۶	میگذارد	میگذارد	۸	۹۹	جلوه انتظار	جلوه انتظار	۱۲	۱۱
جای تو	جای تو	۱۹	۲۰۷	پرستی	پرستی	۱۱	۱۰۰	بگذارد	بگذارد	۷	۱۹
آینه دار	آینه دار	۳	۲۰۸	غذای	غذای	۱	۱۰۵	عوش	عوش	۱۵	۲۲
ازان	ازان	۱	۲۰۹	انشای	انشا	۸	۱۱۰	نگره	نگر	۹	۲۷
تاگیها	تاگیها	۴	۲۱۲	جزو	خرد	۱۳	۱۱۵	وام	وام	۷	۲۳
درپای	درپای	۱۱	۲۱۳	زادها	زادها	۱۰	۱۱۹	دروین	دروین	۱۲	۵۲
امکان	امکان	۴	۲۲۰	بناش	بناش	۱۲	۱۲۱	بناش	بناش	۱	۵۳
فعل	فعل	۹	۲۲۸	بروان	بروان	۱۷	۱۲۳	تخیر	تخیر	۵	۵۴
باشد	باشد	۲	۲۳۳	بسیا	بسیا	۱۰	۱۲۳	زبان	زبان	۷	۵۵
آینه دار	آینه دار	۸	۲۳۸	تیره تر	تیره تر	۱۱	۱۳۳	تیره تر	تیره تر	۱۶	۵۶
تفاش	تفاش	۳	۲۳۹	نازم	نازم	۴	۱۳۹	صفتش	صفتش	۲	۵۹
نظر	نظر	۴	۲۴۵	بجلا	بجلا	۱۲	۱۴۷	گری	گری	۱۷	۶۰
ناله	ناله	۸	۲۴۶	ذوق	ذوق	۹	۱۴۹	حالت	حالت	۸	۶۱

صحیح	غلط	۴	۶	صحیح	غلط	۴	۶	صحیح	غلط	۴	۶
کاری	گاری	۶	۶۰۲	ازما	زما	۱۳	۶۲۲	ماه‌سرت	ماه‌سرت	۴	۶۸۶
درد	درود	۹	۶۰۵	خشم	خشم	۴	۶۹۲	بختگان	بختگان	۱۱	۶۸۴
نگشت	بگشت	۴	۶۱۱	بسیار	بسیار	۱۸	۶۰۰	خرید	خرید	۲	۶۹۴
فضه	قغه	۱۲	۶۱۴	بسیار	بسیار	۵	۵۳۶	شوکت‌باد	شوکت‌باد	۴	۶۹۸
بفرش	بفرش	۸	۶۱۵	شمبران	شمبران	۱۰	۵۳۳	خارج از	خارج از	۱۳	۶۰۴
گلستان	گلستان	۳	۶۲۶	بیتی	بیتی	۱۴	۵۶۳	مستند	مستند	۳	۶۲۵
کوکیم	کوکیم	۸	۶۳۱	مراد	مراد	۱۴	۵۸۹	خیال	خیال	۱۹	۶۳۹
بای	بای	۹	۶۳۸	مشاربه	مشاربه	۱۸	۶۱۲	آزاد	آزاد	۱۳	۶۳۲
فرین	فرین	۱۲	۶۴۳	تبع	تبع	۱۲	۶۲۹	درخواست	درخواست	۴	۶۵۰
یاری	یاری	۸	۶۴۶	گزاره	گزاره	۹	۶۳۳	بیشد	بیشد	۲	۶۴۲
درجوش	درجوش	۹	۶۸۰	خستی	خستی	۱۳	۶۳۸	صیورت	صیورت	۱۵	۶۴۳
وزعت	وزعت	۱۰	۶۸۰	ستان	ستان	۱۰	۶۸۰	شعرا	شعرا	۱۳	۶۴۹
جام‌مدام	جام‌مدام	۱۶	۶۸۰	هرزه‌ساز	هرزه‌ساز	۱۲	۶۴۱	ساله	ساله	۱۱	۶۸۶
بکج	بکج	۳	۶۸۱	بجواب	بجواب	۱۹	۶۳۸	مفید	مفید	۲	۶۸۴
نیر	نیر	۶	۶۸۲	چاک	چاک	۴	۶۴۵	پیدار	پیدار	۱۴	۶۹۲
مقتضی	مقتضی	۱۰	۶۸۰	از	از	۱۳	۶۴۴	نیاید	نیاید	۱۸	۶۰۰
از								اززان	اززان	۵	۶۹۹
نیاید								نیاید	نیاید	۳	۶۱۶

